

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین

محسن بهرامی^۱

چکیده

یکی از دیدگاه‌های مطرح در خصوص منبع و منشأ حجیت سنت پیامبر در تبیین محتوای وحی و نیز ولایت بر امور مسلمین، نظریه تفویض دین به پیامبر است. بر اساس آن پیامبر و همچنین امامان به لحاظ برخورداری از خلق عظیم و تربیت ویژه به مرتبه ای رسیده اند که مظهر علم و اراده خدا شده‌اند و بدین لحاظ هرچه گفته یا کرده‌اند، عین خواست و اراده خداست و از همان اعتبار و حجیت برخوردار است. در این نوشتار تلاش بر این است، نظریه یاد شده با تکیه بر آراء مفسران شیعه مورد تأمل و نقد قرار گیرد.

کلید واژه ها: خلق عظیم، تفویض دین، سنت، مظهر، حکمت فاعلی، حکمت غایی، عصمت، علم، تشریح، استقلال، ولایت، انسان کامل

۱. طرح مسئله

بعد از قران کریم مهم‌ترین منبع اخذ دین به ویژه در بخش احکام سنت پیامبر و ائمه است. یکی از مسائلی که در زمینه سنت معتبر پیامبر مطرح است، این است که سنت پیامبر از چه جهت و چرا حجّت است؟ به عبارت دیگر آنچه پیامبر انجام داده است، از چه منبعی سرچشمه گرفته است؟

در پاسخ به آن صاحب نظران و اندیشمندان فریقین با استناد به شواهد آیی و روایی نظراتی را اظهار داشته اند از آن جمله: **۱. از طریق وحی و توسط راهنمایی و آموزش امین وحی یعنی حضرت جبرائیل**

۲. از طریق الهام و قذف در قلب پیامبر
۳. از طریق اجتهاد و آگاهی و استنباط پیامبر از قرآن و قواعد دینی و آنچه از فیوضات وحی و تعلیم الاهی که محصول خواندن و نوشتن و کسب و بحث نیست به دست آمده است، در صورتی که وحی در مورد اجتهاد ایشان ساکت باشد (ابوشبیه، ۵).
۴. نظریه تفویض دین به مظهر اراده خدا (پیامبر وائمه) به لحاظ برخورداری از خلق عظیم و تربیت ویژه.
- در تأیید و توجیه رأی نخست برخی از قرآن پژوهان به احادیثی همچون حدیث اریکه استناد می‌کنند که بر اساس آن به پیامبر دو چیز داده شده است: یکی کتاب خدا و دیگری مانند او: «أَلَا أُنْتِي أَوْتِيْتُ الْكِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ...» که تعبیر «مثله» به بیان کتاب یعنی سنت معنا شده است (حاکم نیشابوری، ۸/۱ و ۱۰۹؛ ابن ماجه قزوینی، ۶/۱؛ دارمی، ۱۱۷/۱).
- این گروه که قرآن و سنت را از یک منبع و مستند به وحی دانسته‌اند، جهت تمایز بین قرآن و سنت، برای وحی اقسامی قائل شده‌اند. علامه عسگری با الهام از آیات «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بيانه» (القیامة/۱۸ و ۱۹) وحی را دو قسم قرآنی و بیانی تقسیم نموده‌اند و خطابی از دانشمندان اهل سنت آن را دو قسم آشکار و متلو (قرآن) و پنهان و غیر متلو (سنت) دانسته‌اند. (نک: ابوشبیه/۱۵؛ همچنین: معارف، ۳۳؛ نجارزادگان، تفسیر تطبیقی، ۱۶۹).
- به نظر می‌رسد آنچه صاحبان دیدگاه مذکور درباره منشأ و منبع سنت گفته‌اند، شامل احکام ولایی و حکومتی آن حضرت نمی‌شود و تنها به آنچه ایشان در تبیین محتوای وحی فرموده‌اند، اختصاص دارد.
- علامه طباطبایی معتقدند که آن بخش از سنت پیامبر که در احکام ولایی و حکومتی ایشان جلوه گر شده است، نه از طریق وحی و فرود آمدن روح الامین بلکه به واسطه الهام پنهانی و القای در قلب ایشان بدون دخالت فرشته وحی حاصل می‌شود و روایاتی را هم که در خصوص علم پیامبر وارد شده است، مؤید این سخن می‌دانند (همو، ۵/ ۸۰، ذیل النساء، ۱۰۵-۱۲۶).

ایشان در همین مورد در تفسیر آیه «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (النساء، ۱۱۳) می فرمایند: از آیات مختلف استفاده می شود، مراد از انزال همان وحی کتاب و حکمت است؛ ولی علمی که جمله «ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» به آن اشاره دارد، همان نیست که به وسیله وحی کتاب و حکمت به او آموخته اند؛ زیرا مورد آیه قضاوت‌های پیغمبر است، در حوادثی که اتفاق می افتاد و مرافعاتی که برای حل آن به آن حضرت مراجعه می کردند و ایشان به رأی خاص خود نظر می دادند و این آراء خاص گرچه متوقف بر کتاب و حکمت است، ولی به هیچ وجه خود کتاب و حکمت نیست؛ بلکه رأی و نظر شخص پیامبر است (همو، ذیل آیه).

ملاحظه می شود، علامه طباطبایی آراء حکومتی و قضایی پیامبر را محصول تطبیق اجتهادات او بر وحی یعنی کتاب و حکمت می دانند. منتها او در این اجتهاد مؤید به الهام و القاء پنهانی است. علامه روایاتی را که اشاره دارند، پیامبر و امام دارای روحی به نام روح القدس است که او را از معصیت و خطاء حفظ می کند، بر همین معنا حمل می نماید (نک: همان).

البته عمده بحث در این مقاله در نقد برداشتی است که برخی از پاره‌ای از روایات بیان کرده و از آن به نظریه تفویض دین نامبردار ساخته‌اند؛ لذا اینک چکیده آن را می آورم و نکاتی را در نقد آن با تکیه به منابع شیعی معاصر متذکر می شوم.

برخی از اندیشمندان شیعی با استناد به روایات باب هفتم «کتاب الحجة» اصول کافی و برخی دیگر از منابع روایی شیعه و الهام از نظریه عرفانی ولایت، منشأ و منبع سنت را تربیت ویژه پیامبر و برخوردار بودن ایشان از خلق عظیم دانسته و بر این باورند که آن حضرت به مرتبه ای از قرب به خدا و عصمت رسیده که مظهر اراده خدا شده بود و هر چه می گفت یا انجام می داد، مرضی و بلکه عین اراده خدا بود و همین در مورد ائمه نیز جاری است؛ از این رو برای پیامبر و ائمه قائل به نوعی استقلال در تشریح احکام دینی و حکومتی شده اند که از آن در لسان روایات به تفویض امر دین تعبیر شده است و این معنا نیز با توحید ربوبی هیچ منافاتی ندارد (نک: نجارزادگان، خلق عظیم و تفویض دین، ش ۸۴).

این نظریه با قدری اصلاح و توسعه می‌تواند پشتوانه همان تمثیل زنبور عسل در مشاهده و چشیدن شهد گل‌های عوالم قدس و دادن عسل به عوالم نازل واقع شود (نک: سروش، بشر و بشیر- طوطی و زنبور در پاسخ به آیت الله سبحانی)؛ زیرا آن نظریه نیز متکی به نظریه «ولایت یا نبوت مقامی» در نزد عرفاست که با ختم نبوت قطع نمی‌شود (نک: حسن زاده آملی، ۳۴۰).

در این مقاله تلاش بر این است که کاستی‌ها و تعارض‌های درونی این نظریه با تکیه بر آراء تفسیری مفسران شیعه دوره معاصر به خصوص علامه طباطبایی و آیت الله مکارم شیرازی نشان داده شود. موضوعات مورد نقد عبارت‌اند از:

- پایان یافته پنداشتن امر تربیت و تأدیب پیامبر و استغناء ایشان از هدایت مستمر و تأیید و تسدید الهی.
- مرادف دانستن برخورداری پیامبر از خلق عظیم با مقام مظهریت و قرب فرائض یا قرب نوافل آن گونه که عرفا پنداشته‌اند.
- مرادف و ملازم دانستن تفویض دین با استقلال پیامبر در تشریح احکام دینی و حکومتی.
- قول به ملازمه کلی و دائمی بین فرمان به اطاعت مطلق از دستورات پیامبر و ائمه و معصومیت ایشان.

۲. بررسی دعوی استقلال پیامبر در احکام حکومتی

در برخی از آیات قرآن کریم میان احکام خدا و رسول تفکیک شده است؛ مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء، ۵۹) که در آن میان اطاعت از خدا و اطاعت از رسول تفکیک شده است و مانند: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (التوبة، ۲۹) که میان معصیت خدا و معصیت رسول تفکیک به عمل آمده است

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین ۱۲۱

و مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد، ۳۳) که معصیت رسول و حرام نشمردن آنچه او حرام شمرده، موجب تباهی اعمال دانسته شده است.

برخی از مفسران مانند علامه طباطبایی از این آیات چنین استنباط نموده اند که پیامبر علاوه بر شأن ابلاغ وحی و تبیین محتوای آن که لازم الاتباع است، دارای پاره‌ای از احکام ولایی و حکومتی است که در آنها بدون واسطه وحی براساس ظواهر قوانین قضاء یا با مشورت مردم داوری و حکومت می نمود (نک: همو، ۴/۳۸۸) و این احکام ولایی همانند احکام و تعالیم و حیانی و آسمانی لازم الاتباع‌اند.

برخی بر این باورند که یکی از ابعاد تفویض دین همین اعطای اختیارات وسیع حکومتی به پیامبر است و سبب و حکمت فاعلی اعطای چنین اختیارات مطلق و مستقل و لزوم تبعیت از ایشان شایستگی اخلاقی و عصمت آن حضرت است (نک: نجار زادگان، خلق عظیم و تفویض دین، ش ۸۴).

این نظر که احکام حکومتی آن حضرت در همه موارد متکی به وحی نبوده، از سوی بسیاری از مفسران پذیرفته شده است؛ اما این ادعا که پیامبر در صدور چنین احکامی به خود وانهاد بود و اقوال و افعال او به لحاظ برخورداری از خلق عظیم یا ولایتی که ناشی از تجربه اتحادی و قرب به خداست مورد تأیید و بلکه عین خواست خدا بوده است، با ظواهر آیات متعددی از قران کریم که حاکی از نظارت عالی خداوند بر این قبیل آراء و احکام آن حضرت و اعمال و تصرف در آنها است، منافات دارد؛ از آن جمله:

الف. لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ * وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران، ۱۲۸-۱۲۹)

صاحب تفسیر نمونه درباره آیه نخست از میان اقوال تفسیری این قول را ترجیح می‌دهد که حق هرگونه تصمیم‌گیری مستقل در مورد سرنوشت کافران یا مؤمنان فراری از جنگ از پیامبر سلب شده است و این قول را آیه بعدی نیز تقویت می‌نماید که می‌فرماید: آنچه در آسمان و زمین است، از آن خداست هرکس را بخواهد می‌بخشد و هرکس را

بخواهد، عذاب می‌کند؛ یعنی عفو و بخشش آنان به دست تو ای پیامبر نیست (نک: همو، ۸۱/۳ و ۸۲ و ۸۴).

ناگفته نماند که از آیه نخست تفسیر دیگری نیز شده است که البته با آیه بعدی تناسبی ندارد؛ که آن جمله معترضه ای است برای بیان این که امر غلبه یا شکست در دست تو نیست تا تو را در موقع پیروزی ستایش و در موقع شکست ملامت نمایند؛ بلکه تنها به دست خداست (نک: همان، ۸۲/۳؛ طباطبایی، ۹/۴).

روشن است که اگر این معنا نیز مراد باشد، بر محدودیت قدرت و ولایت تکوینی آن حضرت تصریح دارد؛ چنان که قبول معنای نخست نیز تلویحاً بر محدودیت ولایت تشریحی آن حضرت گواه می‌دهد و هر دو معنا در تعارض با حکمت فاعلی تفویض دین است که در آن ادعا شده است، قرب به خداوند و فنای در او سبب می‌شود که اولیاء خدا مظهر علم و اراده خدا شده و کلامشان عین کلام خدا و امر و نهی شان عین امر و نهی الهی است شود (نک: سروش، بشر و بشیر)

ب. عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ (التوبة، ۴۳)؛

خدا تو را ببخشد، چرا پیش از آن که کسانی که راست می‌گویند، برای تو روشن شود و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟

آیه در مقام عتاب و سرزنش پیامبر است که به درخواست کسانی از ایشان که برای شرکت نکردن در جهاد عذر تراشی می‌کردند، پیش از آن که ماهیت آنان معلوم شود، موافقت نمودند. یعنی جا داشت که به هیچ وجه اذن نمی‌دادی و اگر اجازه نمی‌دادی زودتر رسوا می‌شدند و ایشان به خاطر سوء نیت مستحق این معنا بودند؛ نه این که بخواهد بفرماید، اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک‌تر و اصولاً دارای مصلحت بیش‌تری بود و سبب تقویت سپاه مسلمین می‌شد (نک: طباطبایی، ۲۸۵/۹).

در هر صورت اجازه پیامبر سبب شد، حیثیت آنها محفوظ بماند و سرپوشی بر نفاق آنها باشد. آنچه روشن است، صرف نظر از این که این عمل پیامبر را ترک اولی یا ترک

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین ۱۲۳

اصلح بدانیم یا نه، خداوند تعالی عمل آن حضرت را مورد عتاب قرار داده است (نک: مکارم شیرازی، ۴۲۸/۷).

این درحالی است که اگر روایات مربوط به تفویض دین در حوزه اداره جامعه به آن معنا باشد که هر کاری پیامبر انجام داده است، به لحاظ برخورداری از خلق عظیم عین دین است و اذن پیامبر عین اراده خدا و مرضی او بود، دیگر تعبیر «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ» لغوی نمود و لزومی نداشت به ایشان بفرماید، چرا چنین کردی و به آنها اجازه دادی و چون و چرا با کسی که همه اختیارات به او تفویض شده و رفتارش عین دین است، معقول نیست.

همچنین از این قبیل آیات به روشنی بر می آید، امر تأدیب و تربیت پیامبر تمام نشده بود و همچنان ادامه داشت و آن طور نیست که برخورداری آن حضرت از خلق عظیم ایشان را از تعلیم و تربیت و رسیدن به مراتب بالاتر کمال بی نیاز ساخته باشد. او پیوسته نیازمند بود، بر علم و کمالش افزوده شود؛ به همین رو خداوند به او فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴)

خداوند در آیه مورد بحث با تعبیری عتاب آلود فرمود: «لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ؟» چرا به آنها اجازه دادی؟» یعنی اگر به آنها اجازه نمی دادی، چهره دروغگویان از راستگویان را زودتر می شناختی یا مؤمنان آنها را زودتر می شناختند و رسوایی واقعی آنها آشکار می شد (نک: مکارم شیرازی، ۴۲۹/۷).

اگر آن حضرت خود از اسرار قلبی آنها آگاه بود، جمله «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكاذِبِينَ» چه وجهی دارد؟ مگر آن که گفته شود، منظور آگاهی مؤمنان از احوال منافقان است؛ نه آگاهی پیامبر که در این صورت باید آیاتی نظیر آیه «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (التوبة، ۱۰۱) را نیز بر خلاف ظاهرش معنا کرد.

نکته دیگری که از این آیه به روشنی درک می شود، این است که پیامبر - آنچنان که برخی ادعا کرده اند - بی اذن خدا از باطن و نیات انسانها آگاه نیست؛ بلکه علم آن

حضرت یا از طریق علائم و امارات ظاهری است که آیه شریفه ذیل به آن اشارت دارد: «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد، ۳۰) یا از طریق آگاهیدن خداست که آیات ذیل بر آنها دلالت دارد: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ» (التوبة، ۶۴)؛ «قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (التوبة، ۹۴)؛ «فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (التحریم، ۳).

موضوع این مقاله حدود علم پیامبر نیست؛ اما از آنجا که طرف‌داران نظریه تفویض دین معتقدند، پیامبر به چنان مرتبه‌ای از قرب رسیده بود که مظهر علم و اراده خدا شده بود، این قبیل آیات را که در تعارض آشکار با آن برداشت است، آوردیم؛ زیرا معنا ندارد که خدا مظهر خود را نکوهش و ملامت نماید یا رأی او را مورد چون و چرا قرار دهد.

صاحب تفسیر نمونه در پاسخ به این پرسش که مگر پیامبر آنها را نمی‌شناخت، می‌نویسد: «اولاً پیامبر از طریق علم عادی به وضع این گروه‌آشنایی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست؛ بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد و ثانیاً هدف تنها این نبوده است که پیامبر بداند؛ بلکه ممکن است هدف این بوده است که همه مسلمانان آگاه شوند، هر چند روی سخن به پیامبر است» (۴۳۰/۷).

البته علامه ذیل آیه شریفه با استناد به روایتی در صدد توجیه آن برآمده است. این روایت به نقل از علی بن جهم ناصبی چنین است: «من وارد مجلس مأمون شدم و علی بن موسی (ع) نیز در آنجا حضور داشتند. مأمون رو به آن حضرت کرد و گفت: یابن رسول الله! آیا نظر شما این نیست که انبیاء معصوم‌اند؟ فرمودند: چرا. مأمون در ضمن پرسش‌های خود پرسید: یا ابا الحسن پس آیه "عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ" چه معنا دارد؟ حضرت رضا (ع) فرمود: این از قبیل مثل معروف "در، به تو می‌گویم دیوار تو بشنو" است. خدای تعالی در این آیه روی سخن خود را به پیغمبرش کرده؛ لیکن مقصودش امت او است و همچنین است آیه "لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ اگر شرک بورزی عملت بی اجر می‌شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد" و نیز آیه "وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ

إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ اگر نبود که ما تو را ثابت قدم کرده بودیم، چیزی نمی ماند که تو هم مقدار کمی متمایل به ایشان می شدی". مأمون گفت: درست فرمودی یا بن رسول الله (ع/۹/۴۰۳).

ج. لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (التوبة، ۴۸)؛ آنها پیش از این نیز اقدام به فتنه انگیزی کردند و کارها را برای تو دگرگون ساخته اند تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت؛ در حالی که آنها کراحت داشتند.

پس از آن که در آیات قبل منافقان و خطر آنها معرفی و پرده از نیت آنها بر داشته می شود، در این آیه «به پیامبر هشدار می دهد که این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب می پردازند» و کارها را برای تو وارانانه نشان می دهند. اشاره به عبدالله ابن ابی که در جنگ احد از میانه راه برگشت؛ اما هیچ گاه این توطئه ها به جایی نرسید و سر انجام فتح و پیروزی فرا رسید و حق آشکار شد (مکارم شیرازی، ۴۳۶/۷).

از هشدار خدا به پیامبر که منافقین پیش تر نیز فتنه انگیزی کردند، بر می آید که گویی عملکرد گذشته آنها به فراموشی سپرده شده است که خداوند در این آیات دوباره نیت واقعی آنها را این گونه بازگو می نماید: افراد مؤمن اذن تقاعد و شرکت نکردن در جنگ نمی خواهند و این منافقان اگر راست می گویند و واقعاً قصد شرکت در جهاد داشتند، مقدمات آن را فراهم می ساختند. مقصود اینها از اذن و اجازه گرفتن فتنه انگیزی است؛ هم چنان که در گذشته نیز چنین کرده اند. روشن است که حق تعالی بیش از پیش آن حضرت و پیروانش را نسبت به شناخت منافقین و تظاهر به خیر خواهی آنها آگاه می سازد و این در تداوم عنایات و هدایت های او نسبت به حبیب خودش است.

از جمله «وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» معلوم می شود، منافقان در گذشته توانسته بودند با چرب زبانی و فریب کاری اموری را بر آن حضرت وارنه نشان دهند و اگر مدد وحی نبود، ایشان با عنایت به جنبه بشری خود تحت تأثیر آنها قرار می گرفت؛ چنان که در سوره توبه به آن توجه می دهد: « وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ » (التوبة، ۱۰۱). این چنین به

پیامبر خطر برخی منافقان را که گرد ایشان جمع شده بودند و چنان حرفه ای عمل می‌کردند که قابل شناسایی از طریق عادی نبودند، گوشزد می‌نماید.

زمخشری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه چنین می‌نویسد: «یعنی علیرغم زیرکی تو بر تو پنهان‌اند. " نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ " یعنی جز خدا آنان را نمی‌شناسد و بر راز آنان آگاه نیست؛ چون آنان کفر در درون دلشان پنهان داشتند و خود را نزد تو چون مؤمنان مخلص نشان می‌دادند؛ طوری که به مؤمن بودن آنان شک نمی‌کردی؛ چون آنان بر نفاق عادت کرده بودند و سابقه درازی داشتند (نک: ۳۰۶/۲).

از این آیه محدودیت علم پیامبر به خوبی روشن می‌شود. بنابراین مقتضای خلق عظیم و قرب معنوی داشتن این نیست که ایشان به همه امور علم و آگاهی داشته باشد یا به هیچ وجه تحت تأثیر منافقان قرار نگیرد و فریب خوردن ایشان محال باشد؛ مگر آن که خداوند ایشان را از نیرنگ آنان مطلع سازند؛ چنان که آمده است: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (النساء، ۱۱۳)

اصولاً نحوه مواجهه مؤمنان، منافقان و کافران با پیامبر اسلام (ص) حکایت از این واقعیت می‌کند که آنها چنین برداشتی درباره او نداشتند که به خودی خود و از نزد خود به لحاظ برخورداری از خلق عظیم و تقرب به خدا همه چیز را می‌داند و به نیات آنها واقف است و هر چه می‌کند، همان چیزی است که خدا خواسته است و بدین لحاظ بی‌نیاز از مشورت و نصیحت است؛ مگر زمانی که با قرینه ای در می‌یافتند، در موردی آنچه می‌گویند یا انجام می‌دهد، به فرمان خداست؛ هم‌چنان‌که آن حضرت در قضیه جنگ احد در خصوص جنگیدن در داخل یا بیرون از مدینه تمایل به خروج از مدینه نداشت و رأی عبدالله بن ابی را ترجیح داد؛ اما مسلمانان با نظر آن حضرت مخالفت کردند و آن حضرت نیز این مخالفت را سرزنش نکرد و معصیت رسول به شمار نرفت (نک: مکارم شیرازی، ۷۲/۳؛ ذیل آل عمران، آیه ۱۲۱) و یا در غزوه خندق نظر سلمان فارسی را برگزید.

د. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا
* وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (النساء، ۱۰۵-۱۰۶)

در شأن نزول آیات مذکور آمده است که فردی به نام بشیر از طایفه بنی ابیرق به خانه مسلمانی دستبرد زد. فرزند برادر او به نام قتاده که از مجاهدان بدر بود، جریان را به پیامبر گزارش کرد؛ ولی برادران بشیر یکی از مسلمانان با ایمان را به نام لیبید که در خانه آنها زندگی می کرد، به این امر متهم ساختند. برادران سارق وقتی عکس العمل او را دیدند، تصمیم گرفتند با او مدارا کنند؛ اما چون باخبر شدند که جریان توسط قتاده به گوش پیامبر رسیده است، یکی از سخنوران قبیله خود را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر برود و با قیافه حق به جانب سارقان را تبرئه سازند. پیامبر طبق وظیفه عمل به ظاهر، شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد. قتاده که بی گناه بود، از این جریان بسیار ناراحت شد و جریان را با اظهار تأسف بسیار برای عمویش نقل نمود. عمویش او را دلداری داد و گفت: نگران نباش خداوند پشتیبان ماست. آیات مذکور نازل شد و آن بی گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد(نک: مکارم شیرازی، ۱۱۰/۴-۱۱۱).

طبق شأن نزول دیگری سارق مال مسروقه را به خانه یک نفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست، نزد پیامبر گواهی به پاکی او دهند. پیامبر که چنین دید، طبق ظاهر، او را تبرئه ساخت و مرد یهودی محکوم شد؛ اما آیات مذکور نازل شد و حقیقت را روشن ساخت (نک: همان).

در تفسیر نمونه آمده است: در این آیات، خداوند به پیامبر یاد آوری می کند که هدف از فرستادن این کتاب این است که عدالت بین مردم اجرا شود. سپس به ایشان هشدار می دهد که هرگز از خائنان حمایت نکند و بعد به دستور استغفار می دهد. در این که استغفار برای چیست، احتمالاتی وجود دارد: یکی این که برای ترک اولی است که به خاطر عجله در قضاوت صورت گرفته است. دیگر این که استغفار برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلاف گویی هایی انجام داده اند. سوم آن که پیامبر طبق قوانین ظاهری

اسلام داوری کرد؛ نه واقعیت امر و لذا پس از روشن شدن واقعیت مأمور به استغفار شد.
(نک: همان)

چنین سخنی لازمه ناموجهی دارد. به موجب آن، پیامبر(ص) در حالی که مأمور به داوری بر اساس حکم ظاهری بوده و نه حکم واقعی، باید برای کاری که موظف به رعایت آن نبوده است استغفار کند. به علاوه، شتابزدگی و عجله در قضاوت و یا تحت تأثیر گروه یا افرادی از کسی رفع اتهام نمودن و یا بی گناهی را متهم نمودن مربوط به ظاهر است و نه واقع.

البته رأی علامه طباطبایی در این زمینه تأمل برانگیزتر است. او می‌نویسد: منظور از استغفار این است که پیامبر از خدا بخواهد، امکان پایمال کردن حقوق دیگران و میل به هوای نفس را که در طبع آدمی نهفته است، از بین ببرد و پیامرزد (۱۱۴/۹).

در تفسیر نمونه حدیثی به نقل پیامبر(ص) آورده شده که با ظاهر آیات مذکور موافق‌تر است. آورده است که آن حضرت فرمود: « انا بشرٌ و انکم تختصمون الیّ و لعلّ بعضکم یكون الحن بحجته من بعض فأقضى به نحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئاً فلا يأخذه فأنما اقطع له قطعة من النار؛ من بشری مانند شما هستم. شاید بعضی از شما در بیان دلیل خود قوی‌تر از بعضی دیگر باشید و من بر طبق همان دلیل حکم می‌کنم؛ بنابر این اگر من به سود کسی قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم، پاره ای از آتش جهنم را در اختیار او نهاده‌ام».

چنان که ملاحظه می‌شود، مطابق شأن نزول‌های مذکور آنچه مسلم است، داوری پیامبر مورد تأیید وحی واقع نمی‌شود و این با هر توجیهی با استقلال تام و تفویض نمی‌سازد. ضمن این که مقتضای خلق عظیم داشتن پیامبر صدور احکام و داوری‌های مورد تأیید وحی نیست.

این هم که خداوند مظهر تام خود را امر به استغفار می‌نماید، توجیه‌پذیر نیست. گویی خدا خودش را امر به استغفار نموده و آنگاه خودش هم وعده آمرزش و رحمت به مظهرش

داده است؛ مگر آن را ناشی از تلاطم و قیام برخی از لایه ها و مراتب وجودی آن حضرت بدانیم که لایه ای در گوش لایه دیگر امر به استغفار می نماید. (نک: سروش، بشرویشیر).
به نظر می رسد، استقلال پیامبر در احکام حکومتی و تفویض اختیارات وسیع به ایشان را نمی توان به معنای واگذاری پیامبر به حال خودش و بی نیازی ایشان از راهنمایی و تأیید دانست تا به دلیل برخورداری از خلق عظیم و مظهریت تامه، هرچه انجام می دهد، همانی باشد که خدا می خواهد.

از توجه به این دسته از آیات چند نتیجه حاصل می شود:

۱. پیامبر در اعمال نظر و شیوه حکمرانی استقلال تام نداشته و همواره به اشاره وحی و روح القدس راهنمایی و تقویت می شده است (نک: اصول کافی ۴۵/۲) و در ذیل پاره‌ای از احادیث مربوط به تفویض دین نیز آمده و به ان اشارت رفته است: «...و ان رسول الله کان مُسَدِّدًا مَوْقِفًا مَوْيِدًا بروح القدس، لا یزلّ و لا یخطیءُ فی شیءٍ ممّا یسوس به الخلق، فتأدّب باداب الله» (کلینی، اصول کافی، ۲۰/۲). مگر آن که روح القدس را از مراتب و قوای وجودی آن حضرت به حساب آوریم (نک: کمره‌ای، شرح اصول کافی، کتاب الحجّة، ذیل احادیث مربوط به قوای معنوی حضرات پیامبر و ائمه). بنابراین، تأدیب و تربیت پیامبر اسلام (ص) امری خاتمه یافته نیست تا گمان شود آن حضرت به چنان مرتبه ای از کمال اخلاقی رسیده است که به خود وانهاد شده است و دیگر نیازی به راهنمایی ندارد و هر آنچه می اندیشد یا انجام می دهد، عین آن چیزی است که خدا می خواسته است؛ بلکه این تأدیب و هدایت خاص امری مستمر از آغاز تا پایان حیات آن حضرت بوده است.

امام علی (ع) در این باره می فرماید: «و لقد قرن الله به (ص) من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم» (نهج البلاغه، خطبه قاصعه)؛ از همان لحظه‌ای که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مأمور تربیت او کرد تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

۲. برخورداری آن حضرت از خلق عظیم شرط کافی برای حکمرانی و صدور احکام و فرامین معصومانه نیست؛ حتی ملازمه میان برخورداری از علم و صدور فعل معصومانه غالبی و نه همیشگی است؛ بنابر این علمی که منشأ عصمت است، علمی دیگر است که در ذیل این آیه به آن اشاره کرده است: « وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَزَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا » (النساء، ۱۱۳) و در روایات هم وارد شده است که پیامبر و امام دارای روحی است که او را از خطاء و معصیت نگهداری می‌کند (نک: طباطبایی، ۸۰/۵). به تعبیر دیگر سبب اصلی عصمت پیامبر تثبیت و تأییدات ویژه الهی است و نه علم و یقین به معنای متعارف آن و نه برخورداری از اخلاق بزرگ منشانه. این معنا را با تأمل در آیات ۷۳ تا ۷۵ از سوره اسراء می‌توان دریافت: « وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَ إِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِیْلًا * وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَیْهِمْ شِیْئًا قَلِیْلًا » (الاسراء، ۷۳-۷۴).

لزوم اطاعت مطلق از حکمران به خاطر معصوم بودن او نیست؛ بلکه مصالح اجتماعی نیز می‌تواند مجوز چنین اطاعتی باشد؛ همچنان که از فتوای مجتهد یا رأی طبیبی که آنها را به عدالت و تخصص علمی می‌شناسیم، بی‌چون و چرا اطاعت می‌کنیم؛ با این که احتمال خطاء در آراء آنها می‌دهیم (نک: طباطبایی، ۳۹۰/۴).

۳. احکام حکومتی تشریح دین محسوب نمی‌شود. به بیان دیگر امر الله نیست؛ بلکه امر الناس است و لذا خداوند در این گونه امور فرمان مشورت با مردم را به پیامبر داده است و اعتبار این قبیل احکام موقتی است و نه همیشگی و دائر مدار مصالح اجتماعی است. در این گونه موارد ممکن است خداوند در آنچه که پیامبر به اجتهاد خودشان یا رأی مردم مصلحت دانسته‌اند، تصرف نماید (نک: همان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹).

البته نمی‌خواهیم بگوییم که این احکام به لحاظ موقتی بودن تشریح دین محسوب نمی‌شوند تا گمان شود، در این صورت آیات منسوخ که حاوی احکام موقتی هستند، در

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین ۱۳۱

نظر آنان که قائل به وجود چنین آیاتی در قرآن هستند، نیز از دایره تشریح خارج می شوند؛ بلکه احکام حکومتی از تابع همان معیاری هستند که آیات منسوخ‌اند. از این قبیل آیات باز هم می توان ذکر کرد که ما برای رعایت اختصار به همین اندازه بسنده می کنیم.

۳. بررسی دعوی استقلال نبی در تشریح احکام دینی

برخی بر این نظرند که خداوند علاوه بر ابلاغ وحی قرآنی بیان محتوا و تطبیق همه یا بخشی از آن را به پیامبر(ص) تفویض نموده است و آن حضرت آنها را بدون مدد وحی تبیین یا بر مصادیق تطبیق می داده است. مستند قرآنی آنان آیه ذیل است:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (التوبة، ۲۹).

از نظر ایشان، این آیه بر تحریم پاره ای از احکام از ناحیه خدا و برخی دیگر از ناحیه رسول او دلالت دارد. اما به نظر می رسد، این آیه نمی تواند بر مدعای مذکور دلالت داشته باشد؛ زیرا آن در مقام تعلیل حکمت فرمان قتال با اهل کتاب (مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) است که دارای سه ویژگی هستند: اول آن که به خدا و روز آخر ایمان ندارند: لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ دوم آن که آنچه را خدا و رسولش حرام کرده است، حرام نمی شمارند: وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ سوم آن که به دین حق نمی گروند و حق آن را ادا نمی کنند: وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ (نک: طباطبایی، ۳۴۹/۴).

معلوم است که اهل کتاب اصل رسالت آن حضرت را قبول ندارند تا چه رسد به تشریحات مستقل آن حضرت و لذا بسیار بعید است که خدا برای نپذیرفتن تشریحات مستقل آن حضرت حکم به قتال آنها دهد؛ لذا محرّمات در آیه شریفه همان محرّمات اسلامی است که خدا نخواست است، در اجتماع اسلامی شایع شود (نک: همان) و محرّمات رسل چیزی جدای از محرّمات خدا نیست و آیه مذکور بسیار متفاوت است با آیه «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (النساء، ۸۶) که در آن از تکرار لفظ «اطیعوا» تفاوت اوامر استنباط شده است؛ زیرا در این آیه مؤمنان به رسالت به اطاعت از فرمان‌های حکومتی آن حضرت دعوت شده اند؛ اما در آیه مورد بحث کافران به رسالت آن حضرت، به لحاظ به رسمیت نشناختن تشریعات رسول بنا به برداشت صورت گرفته به قتل محکوم شده اند. اگر چنین برداشتی از آیه درست باشد، لابد مراد از تحلیل و تحریم در آیه «يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (الأعراف، ۱۵۷) را نیز باید به معنای تشریعات مستقل پیامبر دانست و لذا اگر از آیه ۲۹ توبه با تکلف بتوان نوعی استقلال در تحریم و یا تحلیل برای رسول قائل شد، همان احکام حکومتی است که پیش‌تر از آن سخن رفت. این قبیل احکام جنبه تشریح ندارد.

اگر بناست به آیات قرآن تمسک کنیم، چرا به آیاتی نظیر؛ « قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتَيْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلْتَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» (یونس، ۱۵-۱۶) که ظهور در تبعیت محض پیامبر از وحی دارد، توجه نکنیم و از این قبیل آیات کم نیست.

علاوه بر آن خدا در قرآن در برخی از احکام و آراء پیامبر را که می‌تواند جنبه تشریحی پیدا نماید، تصرف نموده است و این می‌تواند گواه عدم استقلال تام آن حضرت در این زمینه باشد، هر چند در اطراف این آیات مناقشات زیادی صورت گرفته است که ما در ذیل برخی از آنها را می‌آوریم:

الف. قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنْ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ إِنْ اللَّهُ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (المجادلة، ۱-۲)؛ خداوند قول زنی را که در مورد شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین ۱۳۳

می کرد، شنید (و تقاضای او را اجابت کرد). خداوند گفتگوی شما را با هم می شنید و خداوند شنوا و داناست. کسانی از شما که همسران خود را ظهار می کنند و (می گویند انت علیّ کظهر امّی) هرگز مادرانشان نیستند. مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند، آنها سخنی منکر و زشت و باطل می گویند و خداوند بخشنده و مهربان است

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت اند. ماجرا چنین بود که زنی از طایفه انصار مورد خشم شوهرش قرار می گیرد و بر طبق رسوم جاهلیت مورد ظهار واقع می شود. ظهار نوعی طلاق بود که نه زن آزاد می شود و نه قابل بازگشت است. چیزی نمی گذرد که مرد پشیمان می شود. همسرش برای چاره جویی نزد رسول خدا (ص) می رود و ضمن بیان سرگذشت خود از آن حضرت چاره جویی می خواهد. پیامبر می فرماید: تو بر او حرام شده ای! بار دیگر آن زن می گوید: ای رسول خدا او صیغه طلاق جاری نساخته است و او پدر فرزندان من و از همه در نظر من محبوب تر است. فرمود: تو بر او حرام شده ای و من دستور دیگری در این زمینه ندارم. آن زن رو به درگاه خدا می آورد و به درگاه او شکایت می نماید و به دنبال آن آیات نخست سوره مجادله نازل می گردد و راه حل مشکل ظهار را به روشنی نشان می دهد» (مکارم شیرازی، ۴۰۷/۲۳ و نک: قرطبی، آلوسی، طباطبایی، فخررازی، سید قطب، ابو الفتوح رازی، ذیل آیات).

این شأن نزول به وضوح مدعیات ما را در زمینه عدم استقلال و تفویض بی چون و چرا و مطلق دین به آن حضرت را نشان می دهد.

ب. الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (النساء، ۳۴)؛ مردان سرپرست زنان اند، به سبب فضلی که خدا به آنان داده و به سبب اموالی که به زنان نفقه می دهند. زنان صالح فرمانبردار و حافظ ناموس خودند؛

چنان که خدا حفظ کرده است؛ ولی آن زنانی را که از نشوزشان بیم دارید، پند دهید و در بستر با او قهر کنید و آنان را بزیند تا این که از شما فرمانبرداری کنند. هرگاه فرمانبرداری کردند، بر آنان راه تعددی بیوید که خدا برتر و بزرگ است. مقاتل آورده است که این آیه درباره سعد بن ربیع که از نقباء بود و همسرش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر نازل شد. آن دو از انصار بودند. حبیبه بر او نشوز کرده بود و سعد نیز او را زده بود که با پدرش نزد پیامبر می رود و عرض می کند. من عزیزم را بستر او قرار داده ام و او وی را زده است. پیامبر فرمود: باید شوهر قصاص شود و آن زن به همراه پدرش برگشت تا قصاص کند. ناگاه پیامبر او را خبر کرد که برگردید. جبرئیل نزد آمد و این آیه را بر من خواند. پیامبر افزود: *أردنا أمرا و أراد الله أمرا و الذی أراد الله خیر؛ ما چیزی قصد کردیم و خدا چیز دیگری را قصد کرد* و این چنین قصاص از آن مرد برداشته شد. (طبرسی، ۶۸/۳ ذیل آیه؛ نک: فخررازی، ذیل آیه)

البته علامه طباطبایی در بررسی روایت مذکور این شأن نزول را به دلیل منافات با عصمت نمی پذیرد و آن را از مصادیق نسخ سنت با وحی نمی شمارد؛ اما به نحو کلی و سر بسته به نکته ای اشاره می نمایند که بسیار رهگشاست و آن این که «خداوند متعال در برخی از احکام آن حضرت تصرف می نماید اما اینها همه در احکام ولایت و حکومت ایشان است نه در تشریحات و احکام شرعی چه که این طرز از تخطئه باطل است» (طباطبایی، ۳/۴۹۹).

از این عبارت کوتاه بر می آید که:

اولاً، از نظر ایشان احکام ولایی و حکومتی آن حضرت، تشریح محسوب نمی شود؛ ثانیاً، آن حضرت در احکام ولایی استقلال تام به گونه ای که بشود ادعا کرد، این قبیل امور به آن حضرت تفویض شده است، ندارد؛ زیرا در این صورت تصرف در آن با استقلال و تفویض منافات دارد.

ثالثاً، تخطئه یا به تعبیر ایشان تصرف در احکام حکومتی آن حضرت منافاتی با عصمت و خلق عظیم آن حضرت ندارد. امری که ایشان در نقل قول از مفسر دیگری آن را نمی‌پذیرند (همو، ۲۸۷/۹).

آن مفسر نوشته است: «إذن دادن آن جناب از روی اجتهاد خودش بود؛ چون پیش‌تر وحیی در این باره به آن حضرت نرسیده بود و اشتباه در این موارد از انبیاء(ع) جایز و ممکن است است. آن که جایز نیست صدور مخالفت با وحی و نافرمانی خداست که همه انبیاء(ع) از آن معصومانند و محال است که پیامبر خدا دروغ بگوید یا در آنچه به وی وحی شده است، خطاء برود و یا عملاً با آن مخالفت نماید» (نک: همو، ۲۸۷/۹).

رابعاً، پیامبر در این قبیل احکام از وحی تبعیت نمی‌کرد و به اجتهاد و نظر خودش عمل می‌کرد.

ج. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَىٰ مَرْضَاتُ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (التحریم، ۱-۳)؛ ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده، به خاطر خشنودی همسرانت بر خود حرام می‌کنی و خداوند آمرزنده و مهربان است. خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او عالم و حکیم است و آنگاه که پیامبر یکی از رازهای خود را به یکی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری کرد. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، پرسید: چه کسی تو را از آن آگاه ساخته است؟ پاسخ فرمود: خدای دانا و باخبر از همه چیز مرا آگاه ساخت. از آیه نکاتی چند به این قرار به دست می‌آید:

اولاً، پیامبر برای خشنود ساختن همسرانش حلال خدا را بر خودش حرام کرد (هرچند این تحریم جنبه تشریح نداشته باشد)، اما خداوند او را از این بابت مورد بازخواست قرار داد. جای این پرسش است که چطور ایشان که در مورد خودش حق و استقلال رأی ندارد و نمی‌تواند در امور شخصی خودش بر خلاف فرمان خدا تصرف کند، می‌تواند در امر خدا و دین او مستقلاً قانون‌گذاری نماید؟

ثانیاً، پیامبر از پیش خود به نهان و غیب افراد آگاه نیست؛ زیرا تا خداوند او را از افشای رازش توسط یکی از همسرانش آگاه نساخته بود، او نمی‌دانست که همسرش راز او را بازگو کرده است و لذا آنگاه که آن همسر از او پرسید: چه کسی تو را از این ماجرا آگاه ساخته است، پیامبر فرمود: خدای دانا و خبیر مرا آگاه ساخت و فرمود: من علم غیب دارم. ثالثاً، همسران پیامبر که نزدیکترین افراد به ایشان بودند، با ایشان معامله کسی را نمی‌کردند که نمی‌شود، او را فریفت و چیزی را از او پنهان کرد؛ زیرا در این صورت از چگونگی آگاهی پیامبر از افشای راز جويا نمی‌شدند.

رابعاً، موارد مذکور با برداشتی که از برخورداری پیامبر از خلق عظیم و مظهریت تامه که عامل اصلی تفویض دین به ایشان است، منافات دارد.

د. وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تُقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ (التوبة، ۸۴)؛ و ای پیامبر بر سر هیچ یک از منافقان که بمیرند، هرگز نماز نگزار و بر سر قبرشان نایست؛ زیرا آنان به خدا و رسولش کافر شدند و در حال تبهکاری مردند. نظریه مظهریت انسان کامل با امر و نهی پیامبر(ص) سازگار نیست. اعم از آن که این آیه قبل از عمل پیامبر نازل شده باشد یا بعد از آن. در هر حال عمل ایشان مورد تأیید قرار نگرفته است. نمی‌توان انکار کرد که آن حضرت قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می‌گزارده و کنار قبر آنها می‌ایستاده است (نک: مکارم شیرازی، ۷۱/۸).

۴. نتایج

نتایجی که از این مباحث حاصل می‌شود، به این قرار است:

۱. نقل روایات مربوط به تفویض دین در منابع معتبر را نمی توان و نباید به معنای وانهادن شدن پیامبر به حال خودش پنداشت؛ بلکه مفاد این روایات نشان از آمادگی ایشان برای پذیرش مسؤولیت‌های ناشی از رسالت می دهد.
۲. تفویض دین به معنای اعطای اختیارات وسیع حکومتی به پیامبر امری است که لازمه اداره نظام امت اسلامی و رعایت شرایط زمان و مکان است و این غیر از استغنا ایشان از هدایت و تأییدات الهی است.
۳. در تحلیل و تبیین مذکور مغالطه‌ای صورت گرفته است که برخوردارگی پیامبر از خلق عظیم را مرادف با مظهریت علم و اراده خدا پنداشته و براساس آن ریشه احکام ولایی و حکومتی آن حضرت و اعتبارش را همین مظهریت دانسته است.
۴. اگر ریشه اعتبار و حجیت سنت پیامبر مقام ولایت و قرب معنوی آن حضرت به حق تعالی اخذ شود و همه وجود و شخصیت آن حضرت عین وحی تلقی شود، آنگاه راه برای این که قرآن نیز نازلۀ شخصیت متعالی آن حضرت دانسته شود، هموار می گردد.
۵. نبوت غیر از عرفان و نبی غیر از عارف است و لذا شؤن مربوط به آن همچون داشتن خلق عظیم را نمی توان در قالب اصطلاحات عرفانی درک نمود.
۶. چنانچه پیامبر به لحاظ برخوردارگی از خلق عظیم مظهر و بلکه عین علم و اراده الهی باشند، آیات متعددی که به راهنمایی و تصرف در آراء و احکام ایشان می پردازد، توجیهی دیگر می طلبد.
۷. تبیین ارائه شده از حکمت فاعلی تفویض دین، یعنی برخوردارگی از خلق عظیم و مرادف پنداشتن آن با مقام مظهریت و عصمت در تعارض آشکار با نظریه ولایت مطلقه فقیه است که یکی از مبانی آن همین روایات تفویض دین است؛ چون در این صورت اختیارات حکومتی پیامبر به غیر معصومین قابل تعمیم نخواهد بود (نک: امام خمینی، ولایت فقیه، ۵۵؛ همو، صحیفه نور، ۱۷۰/۲۰).

۸. احکام حکومتی و ولایی پیامبر تشریح دین محسوب نمی‌شود و دائر مدار مصالح زمان و مکان عصر خویش بوده است و لذا با تغییر شرایط و مصالح قابل تغییر است و زیادی فضایل معنوی اختیارات حکونتی را افزایش نمی‌دهد.

۹. استقلال احکام تشریحی پیامبر اگر به معنای استناد آنها به غیر از وحی قرآنی مثل وحی بیانی باشد، قابل قبول است؛ اما اگر به معنای آن باشد که همه اقوال و کردار و اجتهادات آن حضرت مظهر اراده خدا و عین دین و عین وحی باشد و هیچ ارتباطی با جنبه بشری آن حضرت نداشته باشد، امری است مورد تأمل مگر آن که وحی در مورد آن ساکت باشد.

۱۰. غفلت از جنبه بشری پیامبر و محدودیت‌های ناشی از آن سبب شده است که با تأویل برخی آیات یا خارج کردن آنها از سیاق همه گفتار و کردار آن بزرگوار عین وحی و عین دین محسوب شود و از او تصویر ما فوق انسان ترسیم شود و نه انسان ما فوق و برای رفع بعض موارد تعارض به انکار مستندات تاریخی یا تأویلات دور از ذهن آیات مربوط دست بزنند.

کتاب شناسی

قرآن کریم

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات قدس، ۱۳۸۳

ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید بن ماجه، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق

ابو شهبة، محمد ابن محمد، دفاع عن السنة، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ ق

حاکم نیسابوری، ابو عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی،

بیروت، دار المعرفه، بی تا

تأملی درباره نظریه خلق عظیم و تفویض دین ۱۳۹

حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴

خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، انتشارات سازمان مدارک انقلاب اسلامی با همکاری انتشارات سروش، ۱۳۶۹ش

همو، ولایت فقیه، تهران، انتشارات سید جمال هدایت، بی تا

دارمی، ابو محمد عبدالله بهرام، سنن دارمی، بیروت، دار احیاء السنة النبویة، بی تا

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق

سروش، عبدالکریم، نامه بشرویشیرو همچنین طوطی و زنبور در پاسخ به آیه الله سبحانی

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ق

طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، قم، ۱۴۰۱۷ق

طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۸ق

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق

عسگری، سید مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، دانشکده اصول دین، قم، ۱۴۱۶ق

فخر الدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق

کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق، با ترجمه و شرح ایت الله حاج شیخ محمد باقر

کمره ای، تهران، المكتبة الاسلامية، ۱۴۰۱ق

معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ عمومی حدیث، تهران، کویر، ۱۳۸۵ش

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۵۸ش

نَجَّارِ زَادگان، فتح الله، «خلق عظیم و تفویض دین»، مقالات و بررسی‌ها، دانشکده الهیات و

معارف اسلامی، ۱۳۸۶، ش ۸۴

همو، تفسیر تطبیقی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۳ ش

نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ ق



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی